

نمایش نامه

ندای درون

آدم رپ

ترجمه مهرداد پیلتن



نشرنی

جهان نمایش

جهانِ نمایش

زیر نظر رضا رضایی
با همکاری رحمان سهندی

جهانِ نمایش مجموعه‌ای است از متن‌هایی که برای صحنهٔ نمایش یا دربارهٔ آن نوشته شده‌اند. انواع نمایش‌نامه، چه برای اجرا و چه صرفاً برای خوانده شدن، از جمله نمایش‌نامه‌هایی با اقتباس از آثار ادبی یا سینمایی، و نیز متن‌های نظری در حوزهٔ درام و نقد آثار نمایشی، در این مجموعه جای می‌گیرند.

۷.....	یادداشت مترجم
۱۱.....	شخصیت‌ها
۱۳.....	صحنهٔ یک
۱۹.....	صحنهٔ دو
۴۷.....	صحنهٔ سه
۵۲.....	صحنهٔ چهار
۵۹.....	صحنهٔ پنج
۷۱.....	مؤخره
۷۵.....	نام‌نامه

برای روح زندگی، مهسا

آدم رپ در ۱۵ ژوئن ۱۹۶۸ در شیکاگو، ایلینویز، متولد شد. پس از فارغ‌التحصیلی از آکادمی نظامی سنت-جان^۱ و کالج کلارک^۲ به نیویورک نقل مکان کرد و موفق به دریافت کمک‌هزینه^۳ دوساله^۳ نمایش‌نامه‌نویسی از مدرسه هنر جولیارد^۳ شد. آدم رپ نمایش‌نامه‌نویس، رمان‌نویس، فیلم‌نامه‌نویس، موزیسین، کارگردان سینما و مدرس دانشکده تئاتر دانشگاه ییل است.

اولین حضور او در برادوی^۴ در سال ۲۰۱۹ با همین نمایش‌نامه ندای درون بود که در مراسم جوایز تونی سال ۲۰۲۰ در شش بخش نامزد شد (بهترین نمایش‌نامه، بهترین اجرای نقش اول زن، بهترین کارگردانی، بهترین موسیقی، بهترین نورپردازی و بهترین طراحی صدا). برخی از مهم‌ترین آثار او عبارتند از گازهای نجیب^۵، نوکتورن^۶، تروبلینکا^۷ و گروه سگ‌ها، گروه گرگ‌ها^۸. او به خاطر زمستان محله چراغ سرخ^۹ برنده جایزه اوبی سال ۲۰۰۶ شد و همچنین در زمره فیانیست‌های جایزه پولیتزر قرار گرفت.

-
1. St. John's Military Academy
 2. Clarke College
 3. Juilliard School
 4. Broadway
 5. *Finer Nobel Gases*
 6. *Nocturne*
 7. *Trueblinka*
 8. *Under the Dog, Under the Wolf*
 9. *Red Light Winter*

رَبّ در زمینهٔ رمان‌نویسی نیز فعالیت داشته است. برخی آثار او در حوزهٔ داستان عبارتند از مخاطبت را بشناس^۱ و سال حزن بی‌پایان^۲. او داستان‌هایی هم برای نوجوانان نوشته است. در زمینهٔ فیلم‌نامه‌نویسی نیز گذر از زمستان^۳ و پرندۀ سیاه^۴ به نویسندگی و کارگردانی آدم ربّ به ترتیب فیلم‌های منتخب جشنوارهٔ بین‌المللی فیلم تورنتو ۲۰۰۵ و جشنوارهٔ فیلم ادینبرگ ۲۰۰۶ شدند.

اکثر نوشته‌های ربّ حول محور اشتیاق آمریکایی‌های میانه برای فرار به شیکاگو و یافتن خوشبختی می‌چرخند. او با ترکیب طنز و رنج به موضوعات تلخ می‌پردازد. تعداد محدود بازیگران و کوچکی صحنهٔ نمایش از ویژگی‌های آثار ربّ است. بیشتر شخصیت‌ها در نمایش‌نامه‌های او آمریکایی‌های طبقهٔ کارگر هستند. او در یکی از مصاحبه‌های خود می‌گوید: «وقتی چیزی را می‌بینید که با قدرت روی صحنه اجرا می‌شود، چنان تحت تأثیر قرار می‌گیرید که گویی موسیقی خوب شنیده‌اید... وقتی می‌بینید کسی چند قدم آن طرف‌تر عاشق می‌شود یا آزار می‌بیند... این تجربه چنان خالص و واقعی است که آن را در سینما یا تلویزیون نمی‌توان تجربه کرد.» شیوهٔ نگارش این نمایش‌نامه، که به شکل فراداستان است، یکی از دلایلی است که من را به ترجمهٔ این اثر ترغیب کرد. آن‌چه در بررسی کارهای متعدد ربّ مشخص می‌شود، توجه ویژهٔ او به سالینجره و شخصیت محبوب او در داستان ناپور دشت^۶ به اسم هولدن کوفیلد^۷ و ارجاعات برون‌متنی است.

1. *Know Your Beholder*

2. *The Year of Endless Sorrows*

3. *Winter Passing*

4. *Blackbird*

5. *Salinger*

6. *The Catcher in the Rye*

7. *Holden Caulfield*

نمایش‌نامه ندای درون در تاریکی آغاز می‌شود. با روشن شدن صحنه، بلا لی برد، استاد میان‌سال دانشگاه ییل، را می‌بینیم که راوی ماجرای بیماری مرگبار و رابطه مبهم خود با کریستوفر دان است. کریستوفر دانشجوی سال‌اولی بلندپروازی است که قصد دارد رمان بنویسد. او ابتدا با بدرفتاری‌اش موجب رنجش استاد می‌شود اما در ادامه، درست مانند شهرزاد قصه‌گو، در ملاقات‌های روزانه‌اش قصه رمانش را تعریف می‌کند. رمان کریستوفر در مورد پسر دانشجویی است که با غریبه‌ای بی‌پروا آشنا می‌شود. بلا نیز در تلاش است تا خواسته‌ای را با کریستوفر در میان بگذارد.

لازم می‌دانم از آقای رضا رضایی به خاطر راهنمایی‌های‌شان تشکر کنم. تجربه‌آشنایی با ایشان و مجموعه حرفه‌ای نشر نی برای من بسیار مغتنم بود. امیدوارم بتوانم با تلاشم گوشه‌ای از زحمات ایشان و جناب آقای جعفر همایی، مدیر محترم نشر نی، را جبران کنم.

مهرناز پیلتن

پاییز ۱۴۰۰

شخصیت‌ها

بلا
کریستوفر

بلا، زنی میان سال، از تاریکی پدیدار می شود.

بلا (رو به تماشاگران.) استاد میان سال مقطع لیسانس نویسندگی خلاق در یکی از دانشگاه های صاحب نام آیوی لیگ^۱ مقابل تماشاگران غریبه ایستاده. این زن نمی تونه به خوبی اون ها رو ببینه اما اون ها اون جان. می تونه حس شون کنه — درست مثل درخت های کهه نسال که برگ هاشون تو هوای گرفته پاییزی خش خش می کنن. از خودش می پرسه آیا این تماشاگرها صمیمی ان؟ مهربونن؟ راحت حواس شون پرت می شه؟ یا تا آخر به این زن گوش می دن؟ خود این زن چی؟

جالبه که خودش معمولاً شاگردهاشو از توصیف دقیق قهرمان اصلی داستان منع می کنه. خواننده فقط چند تا سرنخ واضح نیاز داره:

۱. مجموعه ای متشکل از هشت دانشگاه معروف آمریکا که در رتبه بندی های مختلف سالانه در میان ده دانشگاه برتر آمریکا قرار دارند. این دانشگاه ها عبارتند از: ۱. دانشگاه براون، ۲. دانشگاه هاروارد، ۳. دانشگاه کرنل، ۴. دانشگاه پرینستون، ۵. کالج دارتموث، ۶. دانشگاه ییل، ۷. دانشگاه کلمبیا و ۸. دانشگاه پنسیلوانیا. (پانویس ها از مترجم)

«کنتس موهای سفید و پرپشتی دارد.»

«کشاورز لب و دهانی قرمز و چروکیده دارد.»

تنها ویژگی متمایزی که سالینجر به هولدن کوفیلد می‌دهد، قد بلند و موهای جوگندمی کنار سرش است. آگه یه نویسنده کارشو خوب بلد باشه، خواننده خودش بقیه شخصیتو خلق می‌کنه.

اما اون، برخلاف اصول حرفه‌ای خودش، می‌خواد این زنو برای تماشاگرهای غریبه توصیف کنه.

به غیر از چشم‌های قهوه‌ای مهربونش، می‌شه گفت راوی شما ظاهر عادی داره. آگه بخواد با خودش روراست باشه می‌تونه بگه تو دنیای پردردسر رتبه‌بندی چهره‌ها چهار یا پنج پله بالاتر از سطح متوسطه، یا «بفهمی نفهمی زیباست.»

مثل بشقاب‌های دیوارکوب تزئینی.

*

بلا پاییزهای نیوهیون دمای هوا چنان سریع پایین می‌آد که انگار خدا می‌خواد یه چیزی رو منجمد کنه. انگار می‌خواد یه تیکه از دنیا رو برای خودش نگه داره. بله، معبود من مرده. یه مرد خودخواه، که پیپ می‌کشه و شبیه یه رمان‌نویس فرانسوی منحرف قرن هجدهم. یه مرد پولدار که هنوز از مردی نیفتاده... کوتاه، چاق و شق و رقه، مثل یه کتاب قدیمی. نقرس داره و دهنش بو می‌ده. خود اونوره دو بالزاکه.

خب، در زمان حال هستیم. همین الان. اواخر پاییزه. امسال زودتر از همیشه برف بارید، تقریباً یه فوت. کاملاً بی‌سابقه‌ست. کسی حتی یادش نمی‌آد برگ‌ها زرد شده باشن.

وسط نیوهیون گرین، یه پارک عمومی نزدیک دانشگاه، ایستاده‌م. هوا خیلی سرده. هیچ بادی نمی‌وزه. درخت‌های عریان شبیه آدم‌های فلج و آرتروزی شدن. این وقت شب حتی معمولی‌ترین چیزها هم فکر آدمو تسخیر می‌کنه. نیمکت گناه‌آلود پارک. شیطنت موزیانه پنهان در شال‌گردن گم شده.

تیر چراغ برقی که اون جاست بیشتر از شاگردهام منو می‌شناسه. وقت‌هایی که خوابم نمی‌بره می‌آم این جا که همه‌چیزو حل و فصل کنم. از جمله‌های طولانی پر زرق و برق و استعاری استفاده می‌کنم؛ دقیقاً همون جمله‌هایی که دانشجو هامو از شون منع می‌کنم. توی این پارک، تا جایی که به نویسندگی خلاق مربوطه، من دودوزه‌بازم. توی تصوراتم نثر مغلق بالای سرم دود می‌شه و می‌ره هوا. هزاران کلمه ناپدید می‌شن...

خب حالا یه کم برگردیم عقب.

مدت کوتاهی بعد از شروع دهمین سال فعالیتم تو دانشگاه بیل، دل‌درد شدیدی منو کشوند بخش اورژانس. اون جا روده‌مو شکافتن. تو خونه رو صندلی‌راحتی چارخونه دوست‌داشتنی‌م نشسته بودم... و داشتم برای چندمین بار کتاب سال‌های نوری جیمز سالتزر رو می‌خوندم. این کتابو هر سال می‌خونم، اغلب هم تو پاییز. یه رمان بی‌نظیره که با هر بار خوندنش یه چیز جدید برام رو می‌شه. اندیشه‌های سالتزر درباره‌ خیانت، عشق، انزوا... طلاق... حومه‌های شهر، سگ‌ها و شراب... من این کتابو حتی تدریس هم نمی‌کنم، راستش اون قدر خوبه که یه جورهایی عصبانی‌م می‌کنه. خلاصه این‌که چهل صفحه‌ای از کتابو خونده بودم که بلند شدم